

راه دشوار توسعه، نقش فزاینده جامعه‌شناسی

نویسنده: جی. اس. وسترن

ترجمه پرویز پیران

برای پرکردن دره عمیقی از فقر سیاه که بین دو قطب جهان فاصله انداخته است، برای زدودن گرسنگی، عقب‌ماندگی، نابرابری، بی‌سوادی،... و برای حل معضلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جهان چه باید کرد؟

این پرسشی است که متجاوز از چهار دهه ذهن عناصر آگاه جهان سوم را به خود مشغول کرده است و «توسعه اقتصادی - اجتماعی» به عنوان پاسخ این سؤال محسوب می‌شود. اما «توسعه» مفهومی گسترده است که تعبیر آن، به یکی از جدلهای عمده علوم اجتماعی در دو دهه اخیر بدل شده است. گرایشهای رادیکال، گرایشهای طرفدار توسعه هماهنگ با نیازهای جهانی، گرایشهای طرفدار بازگشت، و آغاز از توانایی ملی، و....

مقاله حاضر، همانند یکی از مقالات شماره قبل، موضوع ارتباط جامعه‌شناسی را با توسعه منظر قرار داده است و هرچند فقط به طرح مساله می‌پردازد، ولی در پایان با دست‌زهن به یک انتخاب، راه «بازگشت به ریشه‌ها» را به جهان سومی‌ها توصیه می‌کند.

نویسنده معتقد است «تغییر تاکید از پروژه‌های توسعه پرآب و تاب و با پرستیژ ملی، به توسعه برنامه‌های جماعات کوچک (چراغ‌گردسوز به جای پروژه هیدروالکتریک) احتمالاً در بازار پررقابت توسعه، نشان پیشرفت تلقی نخواهد شد و احتمال دارد که واقعا موقعیت‌هایی موجود باشند که مناسب استراتژی مورد بحث به‌شمار نروند...»

«جی.اس. وسترن» عضو هیات‌رئیس انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه «کونینز لند» است و مقاله حاضر را برای ارائه در سمپوزیوم جامعه‌شناسی و توسعه اجتماعی در آسیا» منعقد در «توکیو» تدارک دیده است.

برنامه‌ریزی اقتصادی به شمار می‌رود. توجه برنامه‌ریزان توسعه در گذشته به نرخ‌های ۵ درصد ۶ درصد رشد، نسبت‌های سرمایه‌ستاده و افزایش تولید ناخالص ملی، غفلت ایشان از اهداف اجتماعی، که روزگاری مدعی پرداختن بدان بودند، را سبب شده است.

حال باید پرسید که علت دگرگون شدن موضوعات موردتاکید برنامه‌ریزان توسعه در سالهای اخیر چه بوده است؟ تصور می‌کنم که دودلیل ارائه شده است. اولین دلیل آنست که در برخی از زمینه‌های توسعه اقتصادی، پیشرفت‌هایی حاصل شده و حال وقت آن رسیده است که توجه خود را به برنامه‌ریزی اجتماعی و توسعه اجتماعی معطوف داریم چرا که بسیاری از معضلات اقتصادی حل شده‌اند. این دیدگاه چندی پیش در چهارمین کنفرانس مشورتی آسیا و اقیانوسیه منعقد در تایوان، به‌نگام بحث در باب نقش روشنفکران در توسعه اجتماعی، مطرح شد.

اقتصاددانان از کشور کره جنوبی مدعی شد که به علت تحقق بسیاری از اهداف اقتصادی بلندمدت کشورش، مناسب به نظر می‌رسد که مسایل اجتماعی در دستور قرار گیرد (Jo: ۱۹۷۲). چنین دیدگاهی کم و بیش عمومیت دارد، اما به نظر من شیوه نادرست نگرستن به مساله توسعه اجتماعی است. ما نمی‌توانیم از برنامه‌ریزی و توسعه اجتماعی جدا از سایر اشکال برنامه‌ریزی و توسعه یاد کنیم.

هدف اساسی برنامه‌ریزی و توسعه، تغییر نظام‌هاست. ممکن است خواستار تعدیل‌هایی در ساخت اقتصاد باشیم و یا بخواهیم در ترتیبات مادی یا فیزیکی موجود یا در برخی از الگوهای سنتی، تغییراتی پدید آوریم. به هر تغییری که دست‌یازیم یا در جهت آن بکوشیم، برای کل نظام نتایج و آثاری دربر خواهد داشت.

برای مثال، تغییرات اقتصادی برنامه‌ریزی شده احتمالاً به نتایج اجتماعی غیر مترقبه‌ای جان می‌بخشد که به نوبه خود بر استراتژی‌های توسعه اثر خواهد گذارد. بر همین سیاق، توسعه اجتماعی برنامه‌ریزی شده، ممکن است به نتایج غیر منتظره‌ای در ساخت اقتصادی منجر شود.

این روزها سخن از مسایلی چون برنامه‌ریزی اجتماعی، توسعه اجتماعی، نقش و سهم جامعه‌شناسی در برنامه‌ریزی و توسعه باب شده است. مثلاً دوشماره کامل از «مجله مطالعات توسعه» (Journal of Development Studies) به مسایل توسعه اختصاص داشت و هردوشماره به‌صورت دو کتاب مستقل نیز نشر یافته است (Baster, ۱۹۷۲). در شماره‌های مجله «انستیتو آمریکایی برنامه‌ریزان» (Apthorpe, ۱۹۷۰) در شماره‌های مجله «انستیتو آمریکایی برنامه‌ریزان» (Journal of the American Institute of Planners) و مجله «انستیتو سلطنتی برنامه‌ریزی شهری» (Journal of the Royal Town Planning Institute) نیز به بررسی عوامل اجتماعی دخیل در برنامه‌ریزی مربوط به کشورهای توسعه یافته یا عقب‌نگاه داشته شده، برمی‌خوریم. کتاب‌های مربوط به این حیطه علمی نیز به مباحث مشابهی پرداخته‌اند که (Morse et al, ۱۹۷۰ - Sklair, ۱۹۷۰ - Eisenstadt, ۱۹۷۰ - Ness) تنها چند نمونه از این نوع کتابها هستند.

گروهی علاقه به جنبه‌های اجتماعی برنامه‌ریزی و توسعه اخیراً فزونی گرفته است، اما توجه به آن امر تازه‌ای نیست. تحقیقات اولیه مبتنی بر پرسشنامه (Survey) مانند تحقیقات «چارلز بوث» (Charles Booth) و «راون تری» (Rowntree) در انگلستان قرن نوزدهم و دیدگاه مکتب شیکاگو در جامعه‌شناسی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نمایان‌گر علاقه قابل توجه به آن چیزی است که امروزه برنامه‌ریزی اجتماعی خوانده می‌شود. اما برنامه‌ریزی اجتماعی، به اعتباری امری کاملاً جدید است. زیرا توجه منظم به تغییرهای جامعه‌شناختی در چارچوب برنامه‌ریزی توسعه، تنها در سال‌های اخیر رواج یافته است، چارچوبی که تا همین اواخر عمدتاً به تعامل اقتصادی اختصاص داشت. می‌توان دلیل آورد که تاکید بر توسعه اقتصادی از توجه قابل ملاحظه‌ای به بهبود وضع زندگی نشأت گرفته است. بدین معنا که توسعه اقتصادی، شرط لازم بهبود شرایط اجتماعی به حساب می‌آید و لذا توسعه اقتصادی هدف بنیادین برنامه‌ریزی اقتصادی تلقی می‌شود. هم براین اساس و در عمل، برنامه‌ریزی توسعه، عمدتاً

دیدگاهی که پرداختن به برنامه ریزی اجتماعی و توسعه اجتماعی را به رسیدن به مرحله معینی از توسعه اقتصادی می‌داند، به آنکه بین تمامی اجزاء نظام بی‌توجه است و لذا احتمال می‌رود که برنامه ریزی شده دست نیابد.

باور داریم که توجه و تاکید کنونی بر عوامل اجتماعی در برنامه توسعه، از دلیل مهمتر دیگری نشأت گرفته است. این دلیل به شکل عمومی برنامه‌های توسعه مربوط می‌شود، برنامه‌هایی که زمانی بهبود مادی شرایط زندگی مردم زیر پوشش خود بودند. پایان دورانی که اولین «دهه توسعه» نام گرفته، به وضوح عیان که گرچه برخی از کشورهای جهان سوم با نرخ ۵ درصد افزایش تولید ناخالص ملی (همان رقم جادوی نرخ رشد) به پیش رفته‌اند، تعداد دیگری از همین قبیل کشورها نرخ رشدی کمی کمتر داشته‌اند، لیکن در مجموع نتیجه واقعی ده سال برنامه‌های توسعه جای ختم شده است که کشورهای توسعه نیافته در وضعیتی به ضعیف‌تر از ده سال قبل قرار دارند. «آری یاراتنه» (Ariyaratne) «سری لانکا» در سمیناری که چندی قبل در فیلیپین برگزار شد، به این طرح مسأله توفیق یافت و گفت: «اعتبار اهداف توسعه‌ای که رشد اقتصادی و نرخ افزایش تولید ناخالص داخلی نظر دارند به چه است؟ مخصوصاً که در عمل، قادر به کاستن از نرخ بالای بیکاری ناهربری درآمد، فقر همه گیر، بیسواد، بیسوله نشینی و فقر نبوده‌اند»

ایوان ایلچ (Ivan Illich) در جمله‌ای صریح و مربوط به موضوع می‌کند که یکی از نتایج برنامه‌های توسعه، ایجاد سطوح غیر واقعی از سوی اهالی جهان سوم برای کالا و خدمات تولیدی اربابان کشور توسعه یافته، بشمار می‌رود:

«آنگاه که جهان سوم به بازار انبوه کالا و تولیدات و فرایندهایی شد که کشورهای ثروتمند برای خودشان طراحی کرده‌اند، شکاف بین کالاهای ساخت غرب و عرضه آنها به جهان سوم به شکل نامحدودی گسترش می‌نهد. هر چه مصرف کننده جهان سومی مصرف کالا خدمات بسته بندی غربی را بیشتر فرا گیرد، کمتر و کمتر در شکل به محیط پیرامون خود موثر می‌افتد. نیرو و پول جهان سومی صرف آوردن مدل های جدید مال التجاره می‌شود و محیط او به زانده سلیقه مصرفش بدل می‌گردد.» (۱۹۷۱:۲۰۰)

اشتباه اکثر استراتژی‌های توسعه معلول امکان پذیر تصور کردن رفتار و راه و رسم ملل صنعتی معاصر در کشورهای جهان سوم است. اهرلیخ (Paul Ehrlich = ۱۹۷۱) مدعی است که به دو دلیل تقلید ناممکن بشمار می‌رود. اولین دلیل در نفس اندازه جمعیت کشورهای و رشد دایمی آن مستقر است و دومین دلیل به غارت طولانی منابع ملت‌های محروم از سوی ملل صنعتی مربوط می‌شود. ایلچ (۱۹۷۱:۲۰۷) «برای توسعه موفقیت آمیز همه جهان بر استراتژی‌های عنوان شده، پول کافی وجود ندارد، حتی چنانچه بود تسلیحاتی و فضایی قدرت‌های بزرگ را بر رویهم به کار گیر. پل استریتن (۱۹۷۲:۱۹۲) نیز ضمن توضیح مسأله اقبال برنامه ریزی نسبت به مباحث جامعه شناختی، چند دلیل می‌دهد. او می‌گوید: «توسعه در ارقام تراکمی چون جریان‌های نسبت‌های ستانده سرمایه و نرخ رشد خلاصه نمی‌شود. توسعه در درناک‌نهادهای اجتماعی و طرز تلقی و دید آدمیان را نیز در بر می‌گیرد چشم پوشی از این امر، یکی از دلایل نارس ماندن بسیاری از برنامه توسعه به شمار می‌آید.

خلاصه آنکه ترکیب بظاهر متناقض دو جریان (یکی همان نادرستی که برخی بهبودهای اقتصادی را لازمه پرداختن بعدی به فراگیرتر از «امور اقتصادی صرف» می‌دانست و جریانی بر ناتوانی برنامه‌های توسعه در دستیابی به اهدافشان تکیه می‌کرده) گرایش دم افزون برنامه‌ریزی به مباحث اجتماعی است. البته بنظر من علاقه به مباحث اجتماعی نباید به معنای گرایش به آنچه که اصطلاحاً برنامه‌ریزی اجتماعی و یا توسعه اجتماعی نام است، تلقی شود. بلکه مراد من برنامه‌ریزی و توسعه فراگیر و منسب است که در آن عوامل جامعه شناختی نیز منظور شده‌اند. طبعاً گفتن مسأله یاد شده، به مراتب سهل‌تر از عمل به آن است. قبل به‌سکام عضویت در تیم برنامه‌ریزی چند تخصصی پروژه برنامه‌ریزی



□ توجه برنامه ریزان توسعه به نریخهای ۵ و ۶ درصدی رشد و افزایش تولید ناخالص ملی در گذشته، غفلت ایشان از اهداف اجتماعی را سبب شده است.

■ دیدگاهی که پرداختن به برنامه ریزی اجتماعی و توسعه اجتماعی را منوط به رسیدن به مرحله معینی از توسعه اقتصادی می داند، به اتکای متقابل بین اجزای يك نظام بی توجه است.

□ توجه و تأکید کنونی بر عوامل اجتماعی در برنامه ریزی و توسعه، از شکست برنامه های توسعه نشأت می گیرد.

■ پایان اولین «دهه توسعه» آشکار کرد که اگرچه برخی کشورها به نرخ جادویی ۵ درصد رشد تولید ناخالص ملی دست یافته اند، اما به مراتب در وضع ضعیف تری نسبت به ده سال پیش قرار دارند.

□ اشتباه اکثر استراتژی های توسعه معلول امکان پذیر تصور کردن تقلید رفتار و راه و رسم ملل صنعتی معاصر در کشورهای جهان سوم است.



مرکز شهر را در برمی گرفت (۱۹۷۴ و ۱۹۷۳، Western et al). این دو منطقه برای بازسازی شهری در نظر گرفته شده بود و در قلب محله چینی های سنگاپور جای داشت. هدف مطالعه، جمع آوری اطلاعات در باب مشکلات و نیازمندی ساکنان آن ناحیه، خاصه در رابطه با تغییر منزل بود. همچنین کوشش به عمل آمد تا به ارزیابی میزان رضایت ساکنان محله جدید دست یازدیده و تغییراتی که ساکنان وقوع آنها را مطلوب تلقی می کردند، مورد بررسی قرارگیرد. سومین پژوهش میدانی تحقیقی بود از نوع قبل و بعد در مورد گروهی که در جریان بازسازی شهر نقل مکان کرده بودند. هدف بررسی سنجش آثار ناشی از جابجایی محسوب می شد (Western، ۱۹۶۹).

بهر تقدیر بسیار بجااست که درچارچوب پروژه برنامه ریزی، مطالعاتی از این دست صورت پذیرد و من طرفدار انجام چنین طرح هایی هستم. اما این قبیل مطالعات، چنانچه تنها هدف آنها آگاه کردن اعضای تیم برنامه ریزی از ماهیت شرایط اجتماعی افراد زیرپوشش برنامه ریزی به شماررود، راه به جایی نخواهند برد. این امرمشکل حادی است که ماسدراخلال برنامه ریزی با آن مواجه شدیم و هر تیم برنامه ریزی به دلایل مشابهی با آن روبرو خواهد شد. مشکلی که در جریان برنامه ریزی حل نشده باقی ماند و بنظر من تا حل آن راه درازی درپیش است. درواقع مشکل مورد بحث، چند پاراگراف جلوتر مطرح شد، اما پاسخی برای آن ارائه نکردید. مساله این بود که ما چگونه می توانیم اطلاعات حاصل از مطالعات جامعه شناختی را به عنوان سهم این رشته درساختن مفاهیم برنامه ریزی مطرح کرده، با آن بیامیزیم؟

اگر دلمشغول تکامل مدل های کمی هستیم، باید در اظهار نظرهای کاملاً مشخصی که به برنامه ریزی مربوط اند، تواناشویم. اظهار نظرهایی که، بامعنا بودن آنها از نظر برنامه های مفهوم سازی شقوق مختلف برنامه ریزی، قابل اندازه گیری باشد. مهندسین حمل و نقل دراین وادی گوی سبقت ازهمگان در ربهوده اند. برای مثال، آنان قادرند تا براساس داده های مسافرت و بطور ساده پاهماهنگ کردن پارامترهایی که خود درمدل های داده اند، شقوق مختلف برنامه، بهر تعداد که تقاضا وجود دارد را تدارک ببینند. من فکر می کنم که ما به اندازه آنان جاه طلب نیستیم، اما معتقدم چنانچه بخواهیم که توجه به عوامل جامعه شناختی در برنامه ریزی چیزی

سازمان ملل در جمهوری سنگاپور، شامل برنامه ریزان محیط، مهندسین حمل و نقل و اقتصاد دانان، کوشیدیم تا مشخص کنیم جامعه شناسی از طریق ارائه چه خدماتی به یاری فرایند برنامه ریزی می شتابد. ولی در عمل کوشش های من به تشخیص خدماتی که جامعه شناسی می تواند در اختیار فرایند برنامه ریزی قرار دهد منجر نشد، بلکه به توصیف وظایفی انجامید که جامعه شناس به عنوان عضو تیم برنامه ریزی قادر به ایفای آنان است (Western، ۱۹۷۲). وظایف مورد بحث شش مورد است:

(الف) توضیح و روشن ساختن ماهیت عوامل تعیین کننده رفتار انسانی؛ (ب) توصیف الگوهای روابط اجتماعی و شیوه زندگی ساکنان مناطقی که احتمالاً در محدوده برنامه ریزی قرار خواهند گرفت. این وظیفه می تواند مواردی از توصیف ساخت اجتماعی کل جامعه گرفته تا تشخیص الگوهای اجتماعی جماعتی خاص یا محله ای معین را دربرگیرد؛ (پ) تعیین کردن و توصیف تلقی و برداشت یا برخورد و نگرش اجتماعی و ارزش های گروه های متأثر از برنامه ریزی. این امر به ویژه بهنگام تفاوت بین تلقی و برداشت اجتماعی گروه های متأثر از برنامه ریزی و برنامه ریزان، اهمیت خاصی می یابد؛ (ت) ارزیابی نتایج اجتماعی که معمولاً در پی تغییرات بنیادین در نظام به ظهور می رسد. مانند اثرات استفاده از الگوهای متغیر بهره برداری از زمین و با تأکید متغیر بر فعالیت های اقتصادی؛ (ث) ارزیابی مناسب بودن تغییرات در وسایل و خدماتی که زاده برنامه ریزی است، آنهم از دید مصرف کنندگان؛ (ج) آینده نگری درباره وضع کلی جامعه و یا گروه های خاص.

بر اساس تجزیه و تحلیل بالا، چند مطالعه جامعه شناختی آغاز شد. یکی از این تحقیقات، پژوهشی مبتنی بربرسشنامه درمورد ۸۰۰۰ نفر ساکنان آن مجموعه های مرتفع گرداگرد مرکز شهر سنگاپور بود. این پروژه توسط هیات مدیره دولتی مسکن احداث می شد و قرار بود که حداقل يك سوم ساکنان تا سالهای دهه ۱۹۸۰ در خانه های خود ماواگیرند. هدف مطالعه نورد بحث، سنجش میزان رضایت ساکنان از زندگی در مجموعه و گستردگی تغییرات در شیوه زندگی براساس قضاوت خود آنان بشمار می رفت. (Western، ۱۹۷۳ - ۱۹۷۲، Yeh). مطالعه دوم تحقیقی بسیار کوچکتر بود که ۵۰۰ خانوار در دو منطقه زیر پوشش برنامه در



□ در برخی از زمینه‌های توسعه اقتصادی پیشرفتهایی حاصل شده و اکنون وقت آن است که توجه خود را به برنامه‌ریزی اجتماعی و توسعه اجتماعی معطوف کنیم.

□ یکی از نتایج برنامه‌های توسعه، ایجاد سطوح غیرواقعی تقاضا از سوی اهالی جهان سوم برای کالا و خدمات تولیدی اربابان کشورهای توسعه یافته به شمار می‌رود.

□ یک دلیل عدم موفقیت برنامه‌های توسعه در گذشته، این است که این برنامه‌ها یا ابزار اربابان توسعه بوده‌اند و یا ابزار نخبگان حاکم در کشورهای جهان سوم.

□ برنامه‌های توسعه‌ای که زاده افکار متخصصین حقوق بگیر از بنیاد «فورد» هستند حاوی پاسخ مطلوب برای کشورهای در حال توسعه نیستند.

فراتر از مسایل پیش با افتاده باشد، آنگاه مسیر یاد شده یکی از جهت‌های ممکن است که می‌توانیم در آن راه سپاریم. درحاشیه، مایلیم این مطلب را نیز طرح کنم که در رابطه با مسیر مورد بحث، اوج گرفتن اخیر علاقه به برنامه‌ریزی اجتماعی کمک چندانی به ما نکرده است. گرچه تصور می‌کنم که اشاره به اشتباهات خاص (بدون بحث در همه ابعاد مساله) ناعادلانه است، اما حرف‌هایی از نوع حرف‌های «دیوید اورسلی» (David Eversley ۱۹۷۲:۱۸) عنوان شده در لندن به هنگام بررسی امکان برنامه‌ریزی اجتماعی، از هر جهت مفید است. او چنین گفت:

«برنامه‌ریزی اجتماعی، برنامه‌ریزی استراتژیک به حساب می‌آید، به معنی آینده‌نگری‌های دراز مدت درباره ماهیت شهر و جامعه گرداگرد شهر است. برنامه‌ریزی اجتماعی، نه مدعی غیب‌گویی است و نه خواستار ارائه نسخه‌های انعطاف‌ناپذیر به مدیریت اجرایی. برنامه‌ریزی اجتماعی بجای این قبیل حرف‌ها به تشخیص مشکلات، تحقیق درباب علل و ریشه آنها مبادرت ورزیده و راه‌های ممکن را فرا روی آنان می‌نهد که برای حل مشکلات برگزیده شده‌اند و چنانچه مسیری اتخاذ شد، به نیروهای اجرایی در جهت تحقق آن یاری می‌رساند. برنامه‌ریزی اجتماعی در مواقعی که کنترل مستقیمی برعوامل اجرایی وجود ندارد، مسائل خود را با افرادی در میان می‌گذارد که به نحوی قادر به عملی ساختن اهداف برنامه‌ریزی اجتماعی می‌باشند. حال این افراد می‌توانند حکومت مرکزی را تشکیل دهند و یا مقامات محلی و یا سازمان‌های خصوصی باشند.» تمامی حرف‌های بالا، البته بسیار جالب و مطلوب‌اند، اما به تشخیص تفاوت بین برنامه‌ریزی اجتماعی از یک دوجین فعالیت‌های دیگر، که مطمئناً تمامی آنها را می‌توان با همین کلمات توصیف کرد، کمکی نمی‌کنند. همچنین نحوه عملی تحقق ادعاهای بالا به ما نشان داده نشده است. آنچه که لازم است دست‌شستن از حرف‌هایی شبیه حرف‌های اورسلی، و توجه بسیار بیشتر به آنچه‌ی است که بنحو غیر ظریفانه‌ای «لب مطلب» نام دارد.

حال به موضوع اصلی، یعنی کوشش در جهت کمی کردن متغیرهای جامعه‌شناختی مرتبط با برنامه‌ریزی، و برای به کار بردن آنها در مدل سازی باز گردیم. زیرا پرداختن به این موضوع، اولین گام در جهت نزدیک شدن به بیان نقش جامعه‌شناسی در برنامه‌ریزی توسعه محسوب می‌شود. حتی محتاج آنیم که از این مرحله نیز، دقیقاً به علت مشکلات واقعی تجربه شده توسط برنامه‌های توسعه در گذشته، بسی فراتر روییم. من دلیل آوردم که برنامه‌های توسعه، در اغلب مواقع به نتیجه نرسیده‌اند و تغییرات قابل‌ذکری در موقعیت‌های زندگی انبوه مردمی که در انتظار ثمرات این برنامه‌ها نشسته بودند، پدید نیاورند. البته موقعیت

موجود صرفاً با «درج ملاحظات اجتماعی مناسب در برنامه‌های توسعه بطور معجزه‌آسا بهبود نمی‌یابد. ما به بازاندیشی کل مساله توسعه و دستیابی به جایگزینی برای توسعه نیازمندیم و من معتقدم وظیفه جامعه‌شناس، در همین بازاندیشی و تدوین جایگزینی مناسب برای توسعه نهفته است.

یکی از دلایل عدم موفقیت برنامه‌های توسعه در گذشته این امر است که اکثر این قبیل برنامه‌ها یا ابزار «اربابان» توسعه بوده‌اند، و یا نخبگان حاکم در کشورهای جهان سوم و اعضا تیم تشکیل دهنده نخبگان، یا اربابان خود در جهان توسعه یافته، بیش از هموطنان سطح پای خود وجوه مشترک داشته‌اند. بازاندیشی انتقادی برنامه‌های توسعه معنی تلقی شروع کار از جایی است که جامعه واقعی در آنجا برنامه‌های توسعه باید بر این اصل بنیان نهاده شوند و بر اساس شرایط فراگیر فرهنگی جامعه پایه‌های خود را بی‌افکنند، و نه آنکه مجموعه پیشنهادی پارامتر در خارج را به آن جامعه پیوند زنند. برنامه توسعه‌ای که زاده افکار متخصصین جوان آمریکایی حقوق بگیر از «فورد» هستند، در مجموع حاوی پاسخ‌های مطلوب برای اکثر کشورهای در حال توسعه نیستند.

در واقع، شروع از جایی که جامعه واقعی در آنجاست، به معنی تشخیص این حقیقت است که در مواقع متعددی و در مناطق بسیاری جهان سوم، توسعه اجتماع روستایی، خود نوعی توسعه است که در مقامات، تصمیم‌گیری، تعیین اهداف و نظایر آن همه از اجتماع ده نشا می‌گیرد.

تسلط بر امور سیاسی و اقتصادی باید به ده تفویض شود و حکومت خودگردان ده باید هدف مرکزی توسعه روستایی تلقی شود، به قول «یاراتنه» (۱۹۷۲): «بگذار مردم، صاحبان گاری‌های بسته به ورز و باش ولی در همان حال برای حمل و نقل با جت برنامه‌ریزی کنند. بگذار آنان چرخ چاه‌های دستی و چراغ گردسوز استفاده کنند، در حالی که برای نیروگاه‌های عظیم هیدروالکتریک نقشه می‌کشند. بگذار قدرت در دست مردم باقی بماند و تنها ته نشست قدرت مردم از سطح خود به سطح بخشی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی جریان یابد.»

از نظر مردم بسیاری، شیوه عنوان شده در بالا درست عکس از منطقی امور است. بجای توسعه ملی کاملاً متمرکز، طرح توسعه روستایی بسیار ویژه‌ای پیشنهاد می‌شود که در آن به اکثریت عظیم مردم امکان کنترل موقعیت زندگی داده شده است. البته طرح بالا برای کسانی که کارهای انجام شده در جامعه‌شناسی دو دهه صنعتی گذشته آگاهند، ظنم آشنا دارد. «امری» و «تریست» (Emery & Trist) در نتیجه کار در صنایع ذغال سنگ، مفهوم نظام اجتماعی تکنیکی را تکامل بخشیدند. (۱۹۶۹)

Emery & Trist - ۱۹۶۳) مفهوم یاد شده، دقیقاً به معنای دروازه‌ایست که در آن بکار رفته است. پشتوانه مفهوم مورد بحث، این حقیقت است که در انواع بنگاه های تولیدی، انسان و ابزار و مواد به نوعی سازمان داده شده‌اند که معرف خصایص کلی نظام‌اند و این به معنی درجه‌ای از اتکالی متقابل بین اجزای نظامی است که همه با هم هدف های خاصی را دنبال می‌کنند.

یک نظام اجتماعی - تکنیکی، از یک سو بانظام اجتماعی و از سوی دیگر با نظام تکنیکی شامل ابزار و مواد و کارخانه تفاوت دارد. آنچه دیدگاه مورد بحث را از دیدگاه‌های قبیل از آن (یعنی دیدگاه مدیریت علمی که بر نظام تکنیکی تأکید روا می‌داشت و دیدگاه روابط اجتماعی که توجه خود را بر نظام اجتماعی معطوف می‌کرد) متفاوت می‌سازد، در این امر نهفته است که این دیدگاه علاقمند روابط متقابلی است که بین پرسنل، نیازهای اجتماعی، سازمانی و تکنولوژی مستقر در مشاغل وجود دارد. بدنی تأکید بر همکاری و هماهنگی فرد چه با ماشین آلات و چه با مدیریت، به کارگیری مؤثر منابع انسانی، تکنیکی، مالی، و سایر منابع بنگاه مورد تأکید قرار می‌گیرد. این دیدگاه به افراد چون عناصر ایستایی نمی‌نگرد که گویی تنها جای های خالی نظامی ماشینی و یا خانه های موجود در نودارهای سازمانی را پر می‌کنند، بلکه آدمیان در کلیت واقعی انسانی‌شان و با تمامی نیازهایی که برای شکل دادن به موقعیت شغلی بست خود دارند، در نظر گرفته می‌شوند.

دریک نظام اجتماعی - تکنیکی وظایف مدیریت درمکان های خاص درون نظام قرار ندارد، بلکه در تمامی سمت های بنگاه توزیع شده است. افراد دقیقاً در تمامی سطوح سلسله مراتب، هم وظایف مدیریت (تصمیم گیری) و هم کارهای اجرایی (تولیدی) را به عهده دارند. در چند دهه گذشته، تحقیقات متعددی براساس دیدگاه بالا به فرجام رسیده است. این قبیل تحقیقات، پژوهش های راهگشا درمعادن ذغال سنگ انگلستان (Trist et al, ۱۹۶۳) تحقیقی درباره صنایع نساجی هند (Rice, ۱۹۵۸)، بررسی یکی از شرکت های شیمیایی آمریکا (Davis, ۱۹۶۶) و بررسی های متعدد انجام شده در تعدادی از بنگاه های اسکانديناوی (Emery & Thorsrud ۱۹۶۹) را در بر می‌گیرد. هدف اصلی تحقیقات پیش گفته، پیشنهاد استراتژی هایی برای اصلاح سازمان کار بود، به نحوی که گروه های کار نسبتاً مستقل قادر به اشغال وظایفی می‌شدند که قبلاً به عهده روسا، مهندسين طراحی و برنامه ریزی و غیره

بود. خواست اساسی واحدی در تمامی تحقیقات مورد بحث وجود دارد و آن عبارت است از سپردن کار یا معناتر به کارگران، تا بدانجا که کارگر انگیزه حل مشکلاتی را به کف آورد که مستقیماً شخص او را هدف قرار داده‌اند. این ماهیت کارگر یا اشتیاق و انگیزه است که در وظایف مدیریت، نقشی مرتبط با شغلهش برعهده گیرد و او می‌تواند در برنامه ریزی، سازماندهی و کنترل کاری که خود انجام می‌دهد، سهم باشد (۱۹۷۰). دستورالعمل جادویی خاصی وجود دارد و می‌توان آن را به کار گرفت تا همه چیز برفوق مراد گردد. واضح است که هر موقعیت عملی توسعه، مشکلات بیشمار خاص خود را داراست. اجتماعات روستایی همه به هم شبیه نیستند و همه بارغبث از قدرت خود به نفع روستای روستا چشم نمی‌پوشند، تغییر تأکید از پروژه های توسعه پر آب و تاب و با پرستیز ملی، به توسعه برنامه‌ای جماعات کوچک (چراغ گردسوز بجای پروژه هیدروالکتريك) احتمالاً در بازار پرقابث توسعه، نشان پیشرفت تلقی نخواهد شد و احتمال دارد که واقعا موقعیت هایی موجود باشند که مناسب استراتژی مورد بحث بشمار نروند.

با همه این احوال، بحث من آنست که چنانچه کار از زمینه های طبیعی توسعه روستایی آغاز شود، برخی از تجارب و مهارت های برآمده از محیطه صنعت، به توسعه روستایی قابل تعمیم است و لذا می‌توان اجتماعاتی متکی به کشاورزی پدید آورد که در آن شرکت تمام و کمال اعضای جماعت در امور مربوط به خودشان، اعتقادی بنیان تلقی شود. قبلاً اعلام شد که نقش جامعه شناسی در توسعه عبارت است از تعریف شقوق جایگزین توسعه ملی، آنهم به نحوی که امروزه از توسعه ملی مراد می‌شود و به اجراء در می‌آید. چنین پیشنهاد شد که یکی از این شقوق نوید دهند، تغییر مرکز ثقل توجه از موضوعات بسیار وسیع به سوالات خاص و محدود، به حساب می‌آید و از نظر اجرایی، تنها در ساخت طرح های توسعه است که به قول آری یا راتنه «قدرت دردست مردم باقی می‌ماند».

مشخصات مقاله در ماخذ اصلی:

J.S. Weston , The Problem of Development and the Role of Sociology , The Australian and New Zealand Journal of Sociology , Vol. 11 No. 1

